

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

جیلانی لیب

۲۵ مارچ ۲۰۱۰

شیوه ای از نقد ادبی

(بخش سوم)

اندیشه به هنر

شاعران و نویسندگان توانا و تثبیت شده در جهان ادبیات، همیشه در برابر يك مشکل اساسی ارزش سنجی قرار دارند و آن عبارت از معیارهای قضاوت درباره همه خلاقیت‌های هنری آنها می باشد، با موازین همان اثر جاودانه ای که مشهور شان نموده است.

داوری کارهای چنین هنرمندانی، با محك آفرینشهای یکتای و یکباره نی آنها آزمایش می گردد و با معیار همان اندیشه شاعر و یا نویسنده در "شاهکارش" خواننده شعر و جامعه ادبی چشمداشت‌های معینی از این فرهنگیان میداشته باشند، که بنا بر الزامات زمان به گونه های مشابه و یا متفاوت مطرح می گردند.

چنین انتظاری از شاعر و نویسنده که باز هم و دیگر بار نیز بر جاودانه هایش بیفزاید درست، قابل درك، لازم و ضروری است و همچنان اظهار این آرزو که ای هنرمند! بی همتا و برتر "بیافرین!"

با تمام انتظارها و توقعات، این نکته را هم باید پذیرفت که هر اثر يك هنرمند مقام و جایگاه ویژه خود را در رف گنجینه های ادبی وی دارد و همه از يك تعالی برخوردار نیستند.

هیچ اثر ادبی تولستوی به "جنگ و صلح" او که جهانشمول می باشد، نمی رسد. چه آنهایی را که پس ازین رومان نوشته است و چه بعد از آن. "بشنو از نی" را یکبار میتوان سرود، این "حکایت" و "شکایت" خلاصه مثنوی و زندگینامه بشریست. تنها "مادام بوواری" اثر گوستاو فلوربر، توانست سمبول رئالیسم مدرن گردد و....

از داشتن "تاریخ مصرف" برای يك آفرینش ادبی زمانی صحبت می گردد که در پرتو معیارهای منحصر کننده و قید و بند ساز به وجود آمده باشد. چنین هنجارها، غالباً هم شعر و هم شاعر را بیش از پیش در گروگان خویش میگیرند و بال و پر پرواز آنها را به سوی کهکشان فاصله ها و برترها می بندند. در اینگونه چکامه ها احساس، اندیشه و ابزار شعری گویا به ندرت پیروزمندانه متوسل یکدیگر بوده اند و میتوانند باشند.

به گفته چکامه سرا و منتقد معاصر ادبی المان هیله دومین Hilde Domin ، چنین هنجارهایی میتواند هنر را به “برج” دیگری که خود را یگانه اندیشه حل مشکلات همه مسایل جلوه خواهد داد، بگریزند، در برابر “برج عاج” بی تفاوتی ها و “بدون من” ها.

هنرمند در کنار گسترش پهنای بینش، به عصیان، طغیان و به دژشکنی نیاز دارد، تا بتواند اثری جاودانه، انگیزه گرا و فرامرز بیافریند، آزاد از قید و بند حصار اندیشه ها و معیارهای زولانه ساز.

شاعرانی که با توانائی جرأت و جسارت خود، در چامه ای که هویت نامه اندیشه و هستی اویند، بشارتگر پیام خویشتن می گردند، صمیمی تر از دیگران بنظر میرسند، و چه بهتر، اگر این گونه شعری “وجدان ناآرام زمان خودش” و ستیزه گر بیداد باشد، برای فردائی دیگر؛ فردائی بهتر و یا باز هم برتر.

در چکامه های جاویدان، کلمه و باز آفرینی واقعیت، یگانگی و وحدت خویش را، اعجاز آسا هویدا ساخته اند. درهم آمیزی فورم و محتوا درین سروده ها بیشتر چنان است که گره پیوند انس و الف آنها در همه شعر نیز ابدیت وار، بی همتا، متصل و جدانشدنی از یکدیگر احساس می گردند.

هویت شاعر در چنین اثری، به گفته چامه سرای المانی، “نشان انگشت” وی می شود در دفتر زمان. اینگونه چکامه ای خودمانی است، نظرآشناست و در سیلان معنیها و تعبیرها تا نا کجا آبادها جست و خیز می زند.

شعر خوب احساس و اندیشه دیگران را با کلام جادویی خود دمساز می نماید و بعد رهایشان می سازد، تا بقیه چامه را آن گونه که ذهن آنها می خواهد بسرایند. خواننده و یا شنونده برای لحظه ای... برای زمانی کمتر و یا بیشتر شاعر می شود، شاعر زندگی، با احساس و اندیشه خیلی فردی و والای انسانی خویشتن.

انگیزه و تحریک که در وهله نخست بیشتر غایت هنر امروزی تعریف شده است، در شعر می تواند به گونه های متفاوتی بازآفرین واقعیت چکامه سرا گردد.... در شعری که فریاد آرزوها، سرشار بودنها، عشق و زندگی را سر میدهد، در سرودی که داد ستیز را بلند می نماید، در برابر بیدادی که نباید باشد و در چامه ای که پیامیست در تاریکی، گویای شب است.... شب را نام میبرد... شبنامه ایست در شبی که نه در آن شبتابی است، نه روزنی، نه رزمی و نه بزمی همه جا زنجیر است و دست و پای و گردن ... شب است و شب پرستان....

این گونه سروده ها، شعر زندگی هستند، محاکمه امروز بنام آینده” می باشند، آنسوی همه اندیشه هائی که میتوانند چکامه را در انحصار نگرش و بینش خاص و معینی بیاورند.

هرچند جدال هستی با مرگ در آتش و خون، چیرگی سیاهی، مرثیه های بهاری و حبسیه های زندگانی، میتوانند الزاماً فضای شعری چکامه و سروده ها را عمیقاً از خود متأثر بگردانند، با وجود آن فریاد عشق و امید برای فرداهای پر از راز و نیاز و نجوای رؤیاهای میقات با خورشید و نور، یادآور شقایقها میگردند و بهاران ... و همه آنچه که خوب است و زیباست و باید باشد و اما نیست ... هنوز ناپیدا است....